

بررسی طب و طبابت در نهج البلاغه

ابوتراب نفیسی

شهرستان:

مفهوم طبابت و مقام طبیب در عرف اسلام

تعریف پزشکی و پزشکی در عرف جوامع اسلامی از زبان علما و دانشمندان

چرا به طبیب طبیب می گویند؟

وظیفه پزشکان در درمان بیماریها

شفا و شفا

طب در نهج البلاغه

طب و طبابت

شفا

دوا و دارو و درمان "تداوی"

مرض و بیماری

بحث درباره مهم ترین موضوعات طب در نهج البلاغه

فهرست بیماریهایی که مداوا و شفای آنها مورد بحث قرار گرفته است

فهرست وسایل شفا و درمان

سخنان گوهر بار حضرت درباره وسایل شفا و درمان

قرآن

خطبه 109

خطبه 175

خطبه 189

اسلام

تقوا

طاعت

حکمت های کوتاه مربوط به دارو و درد

نظری به طب پسیکو سوماتیک و رابطه تن و جان با روان "مسئله بیماری دل "

انسان برای بقای خویش در اجتماع خویش به چه چیزهائی نیاز دارد؟

رابطه بین روان و تن یا جان و دل

اساس درمان شایعترین بیماریهای روانی "بیماریهای دل "

اصول روشهای درمان به سبک امروزی

خواب کردن یا هیپنوز

گوش دادن یا باصطلاح دل دادن به بیمار

دارو

اصول روش درمان بر مبنای نهج البلاغه روش علوی

مفهوم طبابت و مقام طبیب در عرف اسلام

"مقام پزشك در جامعه اسلامی از بیان پیشوایان دینی "

در سفینه البحار در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است :

مردم برای کارهای دنیا و آخرت خویش به سه چیز نیاز دارند :

1- فقیهی دانشمند و پرهیزکار

2- امیر یا فرمانروائی قابل اطاعت و نیکوکار

3- پزشکی بصیر و مورد اعتماد

و از این حدت چنین برمیاید که این مردم اند که سه مقام مذکور را از بین دارندگان صفات ذکر شده بر می گزینند. و مسلما آن طبیبی بوسیله مردم انتخاب می شود که هم در کار خویش بینا و بصیر باشد و هم عمل او اعتماد مردم را بخود جلب کرده باشد .

تعریف پزشک و پزشکی در عرف جوامع اسلامی از زبان علما

و دانشمندان

طبق تعریفی که ابوبکر خوارزمی شاگرد شاگرد رازی پزشك نامدار ایرانی در کتاب خود معروف به هدایه المتعلمین فی الطب قدیمی ترین کتاب پزشکی زبان فارسی آورده چنین آمده است که با اندکی

تغییر در لغات درزیر میاوریم: "پزشکی پیشه ای باشد که تندرستی آدمیان را نگاه دارد و چون رفته باشد باز آرد از روی علم و عمل و حاجتمند بود هر پیشه ای به علم و عمل آن پیشه که می خواهد بکار داشتن "

چرا به طبیب طبیب می گویند؟

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که :
موسی بن عمران به خدا عرض کرد: خداوندا درد از کیست؟ جواب داد از من .

عرض کرد: دوا از کیست؟ جواب شنید از من .

عرض کرد: پس بندگان تو با معالج چکار دارند؟ فرمود بوسیله آنان نفس های بیماران را پاکیزه می گردانند و از آن رو معالج را طبیب نامیدند. آرامش دهند نفس ها و دلها .

وظیفه پزشکان در درمان بیماریها

بقول "امیر و ازپاه" پزشك نامدار قرن شانزدهم میلادی در فرانسه
وظیفه پزشکان در مقابل بیماران چنین خلاصه می شود :
"پزشك گاهی بیماران را درمان می کند، اغلب آن را تسکین می دهد،
اما همیشه باید به بیماران آرامش بخشد". این طبیبان گاهگاهی درد را
درمان کنند ++

بیشتر تسکین درد و رنج و جسم و جان کنند لیک می باید که با يك
جمله آرام بخش ++

يك جهان دشواری بیمار را آسان کنند "شعر از سید مجتبی کیوان
اصفهانی"

شفا و شفا

در مفردات راغب اصفهانی آمده است: شفا "به فتح شین" لبه و نزدیک
چیزی را گویند" مانند شفا حفره یا شفا جرف" و شفا "کسر شین" در
مرض نزدیک شدن به لبه های سلامت است و آن اسم برای برء و
بهبودی شده مثل شفا للناس برای غسل و هدی و شفاء- شفاء لما فی
الصدور یشف صدور قوم مومنین، و ما به غلط در اصطلاح زبان
فارسی شفا را شفا می خوانیم و استعمال می کنیم .

طب در نهج البلاغه

برای بررسی موضوع هایی که در نهج البلاغه درباره مسائل مربوط
به طب و طبابت و بیماری و درمان آمده ما به بحث زیر مراجعه
کردیم: طب و طبیب- شفا- تداوی و داء و دواء- مرض، منابعی که
به آن رجوع کردیم بقرار زیر است :

1- ترجمه و شرح نهج البلاغه بقلم فیض الاسلام چاپ ۱۳۵۱ ش.

تهران .

2- نهج البلاغه ضبط شده بوسیله دکتر صبحی الصباح چاپ بیروت

۱۹۶۷ م .

3- شرح نهج البلاغه تالیف ابن ابی الحدید به تحقیق محمد ابوالفضل

ابراهیم دار احیاء الکتب العربیه قاهره ۱۹۵۹ م .

4- الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه فی مشروحه تالیف سید جواد

مصطفوی خراسانی - دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳۵۴ ش .

و چون فراوانترین و دسترس‌ترین آنها در زبان فارسی کتاب فیض

الاسلام بود بیشتر آن را ملاک قرار داده و حتی الامکان در داخل

پرانتر اشاره به شماره‌های منابع در کتاب الکاشف کرده ایم - نام

اختصاری قسمت‌های مختلف را طبق نظریه مولف الکاشف - ط - برای

خطبه‌ها و - ر - برای رسائل و مکاتبات و - ح - برای حکمت‌ها

انتخاب کرده ایم - ضمناً برای اینکه شاهی از موضوع مورد اشاره

آورده باشیم که راهنمای یافتن اصل منبع باشد جمله یا قسمتی از جمله

را که بموضوع مربوط می‌شود آورده ایم که با اختلاف شماره گذاری

مطالب خطبه‌ها و رسائل و حکمت‌ها یافتن آنها آسانتر باشد .

اینک فهرست قسمت‌های مطالعه شده و منابع آنها را در زیر می‌آوریم

و سپس به بحث در مهمترین آنها بطور کلی خواهیم پرداخت .

طب و طبابت

مادائکم ماطبکم: ط ۲۹

الهم قد ملت اطباء: ط ۱۲۰ " ۱۱۹ "

الى ما كان عوده الاطباء: ط ٢١٢ " ٢١٩ "

طبيب دوار بطبه ط ١٠٧ " ١٠٦ " قسمت سوم تستوصف لهم الاطباء ح

١٢٦ " ١٣١ "

شفا

و ستشفو بنوره فانه شفاء الصدور ط ١٠٩ " ١٠٨ "

و شفاء لا تخشى اسقامه ط ١٨٩ " ١٩٦ "

و شفاء مرض اجسادكم ط ١٨٩ " ١٩٦ "

و شفاء لمشتف ط ٢٠٥ " ٢١٢ "

فيه شفاء المستشفى ط ١٥٢ / ٢ " ١٥٠ "

تبتنى لهم الشفاء ح ١٢٦ " ١٣١ "

و ذكرهم شفاء ط ١٨٥ " ١٩٢ "

و شفاء من اكبر الداء ط ١٧٥ " ١٧٤ "

و شفاء النافع ط ١٥٥ / ٣ " ١٥٤ "

و لك منهم شافيا ٧٠ ر

"دوا و دارو و درمان "تداوى

تعالوا نداو مالا يدرك: ر - ٥٨

و داووابها الاسقام: ط ١٨٩

الصدقه دواء منحج: ح - ٦

صوابا كان دواء: ح - ٢٦٥

لا يغنى عنهم دوائك: ح ١٣١
فاستشفوه من ادوائكم: ط ١٧٤
و دواء ليس بعده داء: ط ١٩٦
امد منها كل ذات داء: ط ٢١٩
و حسبك داء ان تبيت: ر ٤٥
و فعلهم الداء العياء: ط ١٩٢
و لكان الداء هما طلا: ط ٢٣٣ هذا
اما من دائك بلول: ط ٢٢١
امش بدائك مامشى بك: ح ٢٦
بضعه داده و خرسوا: ط ٢١٩ بل نداويه بالمكابره: ر - ٥٨
و صفهم دواء: ط ١٩٢
و يستشيرون به دواء دائهم: ط ١٩١
فاخر الدواء الكى: ط ١٦٦
اداوى بكم و انتم دائى: ط ١١٩
فتدا و من داء الفتره: ط ٢٢١
و دواء داء قلوبكم: ط ١٨٩
و اذا كان خطاء كان داء: ر ٤/٣١
شفاد من اكبر الداء: ط ١٧٤
هذا الداء الدوى: ط ١١٩
فما صبرك على دائك: ط ٢٢١
و دواء دائكم: ط ١٥٦
ان يعيديك بدائه: ط ١/١٩٠

مرض و بیماری

- و امراض قلبه: ط ۱۰۸ " ۱۰۷ "
- و کم مرضت ببديك: ح ۱۲۶ " ۱۳۱ "
- مرض القلب و مرض البدن: ح ۳۸۱ " ۳۸۸ "
- و ما با القوم من مرض ط ۱۸۴ " ۱۹۱ "
- او مرضاحا بسا ط ۲۲۱ " ۲۲۸ "
- فيحسبهم مرضى ط ۱۸۴ " ۱۹۱ "
- مرض اجسادكم ط ۱۸۹ " ۱۹۶ "
- فان المرض لا اجر فيه ح ۴۰ " ۴۲ "
- بصحتكم مرضهم ط " ۱۹۰ "

بحث درباره مهم ترین موضوعات طب در نهج البلاغه

خلاصه آنچه درباره طبابت فرموده است

یک:

نکوهش طرز طبابت و مداوای مرسوم که بر سه پایه زیر قرار گرفته باشد. گفتار از روی نا آگاهی و غفلت از روی نبودن تقوی و طمع در غیر حق "خطبه ۲۹" و این درسی است برای روش صحیح طبابت که طبیب باید آگاه، پرهیزکار و مجری حق و حقیقت باشد .

دو:

از مداوای مردمی که خود مسبب درد هستند و رفتار آنها باعث درد و بیماری می شود اظهار خستگی و ملال کرده است. "خطبه ۱۲۰"

زیرا ایشان خود مسبب اصلی بیماری جسم و جان خویشند و بهداشت تن و روان را رعایت نمی کنند و بهمین جهت می فرماید شما خود درد من هستید و اگر بخواهم به وسیله شما مداوا کنم مانند آن خواهد بود که بخواهم خار را به وسیله خار دیگری از بدن بیرون کشم که عملاً سودی ندارد زیرا خار دوم در فرو بردن بیشتر خار اول موثر است نه در آوردن آن و این اشاره به يك ضرب المثل عربی است که :

"كنا قش الشوكه بالشكوه و هو يعلم ان ضلعها معها" یعنی مانند آن کسی که می خواهد خار را با خار بیرون آورد و حال آنکه می داند میل خار با خار است .

سه:

در مذمت افرادی که از دنیا بد گویی می کنند ولی خود گول خورده اند و به خیال خود برای بیماران خویش دست توسل به دامان اطباء زده و تجویز دارو نموده و در صدد شفای آنها برمیایند و می خواهند بیماری مرگ را علاج بخشد بیان فرموده. "حکمت ۱۳۱"

چهار: در ذکر مشخصات طبیب حقیقی که خود امام بوده در خطبه ۱۰۷ شرح داده که به علت اهمیت موضوع عین آنرا در اینجا می آوریم زیرا حاوی نکات مهمی در امر طب و طبابت است و شایسته است به تمامی در آن باره بحث شود :

"طبيب دوار بطبه- قد احکم مراهمه و احمی مواسمه یضع من ذلك
حيث الحاجه اليه. من قلوب عمى و اذان صم و السنه بكم- متتبع بدوائه
مواضع الغفله و مواطن الحيره- لم يستضيئوا بضواء الحكمة و لم
يقدحوا بزناد العلوم الثاقبه - فهم فى ذلك كالانعام السائمه و الصخور
القاسيه "

که معنی آن چنین است :

"طیبی است که بوسیله طب و معالجه خویش همواره گردش می کند و
مرهمهایش را محکم و آماده کرده است" و از روی حکمت تهیه کرده و
بکار می برد" و ابزارهای داغ کردن خیوش را سر کرده و تافته است.
هر جا که لازم باشد مرهمها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می
گذارد که از آن جمله است دلهای کور و گوشهای کر و زبانهای گنگ
و بسته -این طبیب روحانی به وسیله دوا و معالجه خود بیماری های
زیر را دنبال کرده و معالجه می کند. جایگاههای غفلت و منابع
حیرت- که صاحبان آنها از روشنیها و انواع حکمتها نور نگرفته و از
آتشزنه های علوم و معارف درخشان افروخته نشده اند- پس آنان مانند
چهار پایانی هستند که مشغول چرا هستند یا همچون سنگهای سخت
غیر قابل نفوذ هستند."

با دقت در این گفتار شیوا و محکم نکاتی چند نهفته است که لازم است
به آنها بیشتر توجه شود به قرار زیر :

يك:

طیب که به احتمال قوی اگر به جملات پیشین آن بر گردد مقصود حضرت رسول "ص" است و اگر به عقیده اکثر مفسرین توجه کنیم به خود امام برمی گردد، دائما با طب خویش در گردش است و خود به سراغ بیماران و دردمندان می رود- به قول "ابن ابی الحدید" چون هر طیب دوره گرد دارای تجربه ای بیشتر است صفة "دوار" را برای طیب برگزیده و یا اینکه چون طبق روایت "ان الصالحین یدورون علی مرضی القلوب فیعالجونهم" یعنی نیکان دور می گردند تا بیماران دل را شناخته و آنها را درمان کنند" هر طیب دل باید دوار باشد و دائما در گردش و گفته شده است که حضرت مسیح فرموده طیب باید نزد بیمارش برود- و این نشان دهنده آن است که همیشه بیار نباید نزد پزشک برود بلکه طیب دل باید خود در جستجوی دردمندان و صاحبان درد دل باشد و آنها را یافته تحت مداوای خویش قرار دهد و این عمل را در اصطلاح جدید امروزه "بیمار یابی" گویند .

دو:

وسایلی که يك چنین پزشک ماهر و با تجربه و دوره گرد به کار می برد بیشتر بر دو گونه است یکی صفت مرهم دارد یعنی آسایش دهنده زخمها و تسکین دهنده دردها و دیگری درست بر عکس آن سوزاننده ریشه های مسبب درد است بنابر ضرب المثل معروف عرب که "آخر الدواء الکی" یعنی آخرین دارو داغ کردن است" و آن وقتی است که درد آنقدر عمیق، مزمن و ریشه دارد است که باید ریشه آن را سوزاند و به اصطلاح آن را ریشه کن کرد- وی آگاه ترین فردی است که می

داند در کجا و چه وقت داروهای نوع اول و مرهمها را به کار برد و چه وقت داروهای نوع دوم را که ظاهرا بر خلاف طبیعت است و قبول آن ها مشکل است. و نیاز به ریشه کنی دارد که ریشه آن مدت‌های زیاد در جسم و جان صاحبان آنها رشد کرده و مسلما کندن هر ریشه ای چون به جان شخص وابسته است بسیار مشکلتر از انواع درمانهای دیگر خواهد بود- اما این طبیب بصیر می داند چه بکند و چه روشی را در پیش گیرد .-

سه :

دو خصوصیت برای این درمانها استعمال کرده یکی آن است که به نور حکمت روشن کننده است و دیگر آنکه با آتش زنه های علوم و معارف درخشان مجهز است یعنی هم از علم بهره دارد و هم از حکمت و هم از فن و هم از بینش- هم گرم کننده است و هم روشنگر، یعنی طبیب هم باید از علوم و فنون متداول بشری بهره کافی داشته باشد و هم از عرفان و حکمت و بینش انسانی که مکان و زمان استعمال وسایل مزبور را بدرستی می داند و حکمتهای نهفته درون آنها را می شناسد. مخصوصا اگر توجه به نوع بیماریهایی که درمان می کند بشود .

چهار :

نتیجه درمان در صورتی که بیمار به درمان تجویز شده معتقد نباشد یا آن را به کار نیندد مسلمان منفی خواهد بود هر چند طبیب بصیر و ماهر و توانا باشد- زیرا بیمار دانسته و فهمیده به بخت خویش پا می

زند و در بیماری خود بیشتر فرو می رود مخصوصا اگر بیماری او بیماری دل باشد- يك چنین مردم را به چهار پایانی که دائما در حال غفلت فقط به چرای خود مشغولند و یا به سنگهای سخت تشبیه کرده که در گروه اول غفلت و بی خبری آنان را از تاثیر درمان دور داشته و در گروه دوم سخت دلی و به اصطلاح دل‌سنگی آنها را آگاهانه و از روی عمد از تاثیر دارو دور داشته است و اگر بخواهیم اصطلاح قرآن را بکار بریم دل‌های آنها حتی از سنگ هم سختتر است زیرا، از سنگ گاهی چشمه ای می جوشد یا تحت تاثیر قرار می گیرد و متلاشی و منفجر می شود اما دل‌های اینان آنقدر سخت است که به هیچ وجه متاثر نمی شود و در جهل و کفر خویش همچنان پایدار می مانند . "آیه ی ۷۴ بقره "

فهرست بیماریهایی که مداوا و شفای آنها مورد بحث قرار

گرفته است

مهمترین بیماریهایی که شفای آنها در نهج البلاغه آمده است به قرار زیر است :

- 1- بیماری سینه در خطبه های ۱۰۹ و ۱۸۹ .
- 2- بیماری قلب "دل" خطبه های ۱۸۴ و ۱۸۹ و ۲۱۴ و حکمت‌های ۳۸۱ و ۳۸۸ .
- 3- کوری دل ط- ۱۸۹ .

4-بزرگترین دردها که عبارت است از کفر و نفاق و تباهی و گمراهی ط ۱۷۵ .

5-کوری دل و کری گوش و گنگی زبان ط ۱۵۲ .

6-غفلت و حیرت ط ۱۰۷ .

7-شفای همه دردها ط ۱۵۲ .

8-بیماری تن در ط ۱۸۹ و ط ۱۹۶ و ح ۳۸۱ و ح ۳۸۸ .

9-بیماری عشق ط ۱۰۸ .

10-بیماری نفاق که منافقین ذکرشان از شفاست اما کردارشان مسبب درد ط ۱۸۵ .

11-بیماری آنان که از پری شکم به خواب نمی روند و حال آنکه

اطراف آنها را مردم گرسنه احاطه کرده اند:- ر ۴۵۷

فهرست وسایل شفا و درمان

درباره وسایلی که به وسیله آنها می توان بیماریهای نامبرده را شفا داد چنین ذکر کرده است :

1-قرآن در ط ۱۰۹ - ط ۱۷۵ - ط ۱۸۱ - و ط ۱۸۹ .

2-اسلام در ط ۲/۱۵۲ .

3-تقوی در ط ۱۸۹ .

4-طاعت خدا در ط ۲۲۱ - ۲۱۴ - ۲۰۵ .

5-خود درد در ر ۳۱ - و ح ۴۰ .

6-سخن حکما در ح ۲۵۷ .

7-صدقه در ح ۶ .

8-داغ کردن در ط ۱۶۷ .

سخنان گوهریار حضرت درباره وسایل شفا و درمان

قرآن

درباره قرآن همانطور که می دانیم نهج البلاغه دفتر حکمتی است که منشا اصلی آن قرآن است و گوینده آن امیر مومنان و بزرگترین پیروی پیامبر بزرگ حضرت محمد بن عبدالله "ص" یعنی قرآن گویا و شارح آن است بنابراین این همه حکمتها و دستورات وی از قرآن و رسول خدا الهام گرفته است و از آن جمله مواردی است که در خود قرآن آن را شفا دانسته مانند :

1-آیه ۵۷ سوره یونس 'یا ایها الناس قد جائتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمه للمومنین' - یعنی 'ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان مجموعه یی از پندها فرستاده شد که شفای آنچه در سینه های شماست، هست. و وسیله هدایت و رحمت مومنین است' .

2-آیه ۸۲ سوره اسرا: 'و تنزل من القرآن ما هو شفا و رحمه للمومنین' - یعنی 'ما از قرآن آن چیزی را که شفا و رحمت برای مومنین است، فرو می فرستیم' .

3- آیه ۴۴ سوره فصلت - قل هو للذین امنوا هدی و شفاء- یعنی 'بگو
این قرآن برای آنان که ایمان آورند وسیله هدایت و شفاست .
توضیح- در تمام موارد بالا شفا و هدایت و رحمت برای مومنان است
و ما در این خصوص در مبحث درمان مفصل بحث خواهیم کرد .
اما ما در اینجا به سه خطبه از آن حضرت اکتفا می کنیم که در آن
خصائص شفا بخش قرآن ذکر شده است :

خطبه ۱۰۹

آنجا که می فرماید: 'و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه
فانه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور و احسنوا تلاوته
فانه انفع القصص'- یعنی 'و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است
و در آن اندیشه و پژوهش کنید که قرآن بهار دلهاست و به نور هدایت
آن طلب شفا و بهبودی بنمائید که قرآن شفای سینه هاست و آن را نیکو
بخوانید که سودمندترین گفتارها و داستانهاست .'.

یعنی برای اینکه شفای دلها شود باید هم آن را خوب آموخت و هم در
محتویات آن خوب تفکر کرد و پژوهید و هم از تاریخ انسانها که در آن
آمده است پند و عبرت گرفت تا اینکه بتوان از نور آن در بیماری دل
طلب شفا نمود و به نتیجه رسید زیرا قرآن در محتویان آن مانند بهار
دل ما را پرورش می دهد و بذر ایمان را می رویاند .

خطبه ۱۷۵

آنجا که می فرماید: 'و اعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقه ولا لاحد قبل القرآن من غنى فاستشفوه من ادوائكم و استعينوا به على لاوائكم فان فيه شفاء من اكبر الداء و هو الكفر و النفاق و الغي و الضلال فاسئلوا الله به !'

یعنی بدانید که کسی را بعد از قرآن بچیزی دیگر نیازی نیست و نه برای کسی پیش از قرآن بی نیازی هست "یعنی قرآن رفع نیاز همه نیازمندان را می کند و بدون قرآن انسان به همه چیز نیاز دارد" پس بهبودی دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی ها و گرفتاری ها از آن کمک بطلبید زیرا در قرآن برای بزرگترین دردها که کفر و نفاق و تباهی باشد شفاء و بهبودی است- پس بوسیله آن خدا را بخوانید و از او بخواهید .

در اینجا حضرت رفع نیاز همه نیازهای روانی و انسانی انسان را در آموختن و عمل کردن به محتوای قرآن دانسته و آن را شفای همه دردهای بشری دانسته مخصوصا به چهار درد که آنها بزرگترین دردهای نوع انسان بشمار آورده- اشاره کرده است که مسلما در هر کدام از آنها حکمت هایی نهفته است که باید بدانها توجه کرد که در چند کلمه زیر خلاصه می شود :

"1پوشاندن راه حق هم بطور آشکار و هم پنهان کفر

"2منحرف کردن راه حق با حفظ ظاهر ولی مخالفت در باطن و از

درون مغز را خالی کردن اما از بیرون پوست را گذاشتن نفاق

"3راه ضد تکامل و رشد انسان را سد کردن غی

"4 انسان را بر بیراهه و گمراهی کشاندن ضلال .

و می دانیم که در همه اینها منحرف ساختن انسان از راه رشد و کمال و استقرار حق نهفته است و همه آنها باز دارنده 'انسان شدن انسان' یعنی جانشین خدا شدن انسان است و سر دسته دردها و موانع بشمار می رود .

خطبه ۱۸۹

آنجا که درباره قرآن و مشخصات آن می فرماید: 'ثم انزل علیه الكتاب نورا لا تطفاء مصابحه و سراجا لا یخبو توقده و بحرا لا یدرك قعره و مهاجا لا یضل نهجه و شعاعا لا یظلم ضوؤه و فرقانا لا یخمد برهانه و تبیانا لا تهدم ارکانه و شفاء لا تخشی اسقامه و عزا لا تهزم انصاره و حقا لا تخذل اعوانه' .

پس قرآن را بر او "پیامبر" فرستاد، و آن نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند، و دریایی است که کسی به انتهای آن نمی رسد، و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و شعاعی است تابان که نور آن تاریک نمی شود، و جدا کننده بین حق و باطل است که برهان و دلیل های آن ناچیز نمی گردد، و بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود، و شفایی است که بیماران آن یا بیماریهای آن را خوف و بیمی نیست، و ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمی خورند، و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شوند .

در این خطبه حضرتش با فصاحت تمام چند رشته از مشخصات قرآن را ذکر کرده که شایسته است بدانها توجه شود زیرا همین صفات است که قرآن را از دیگر گفتارها و دستور العمل‌ها ممتاز می‌سازد. این مشخصات چنین است :

- 1- نوری است خاموش نشدنی که منبع آن لایزال است و تنها منبعی که زوال ناپذیر است، خداوند است و خداوند نور آسمانها و زمین است، و هم چراغی است که دائما فروخته است و مظلوف آن نور است و شعاع آن هیچوقت تاریک نمی‌گردد. ۲- دریایی است که کسی به قعر آن نمی‌رسد یعنی هیچکس بهمه حکمت‌ها و بینشهای آن نخواهد رسید. اما هر طالب حق و نور و شفایی می‌تواند مطلوب خود را در قرآن بیابد و از این دریای بیکران عرفانها و بینش بهره بردارد .
- 3- راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و خود نهج البلاغه نیز در همین راه منهاج است و منهاج را روشن گویند .
- 4- و فرقان یعنی جدا کننده بین حق و باطل است که دلیل و برهان آن از بین رفتنی نیست و این لقب قرآن است .
- 5- و بیان روشنگری است که پایه های آن ویران نمی‌شود چون بر مبانی حق و هدایت الهی قرار گرفته .
- 6- و شفائی است که بیماران استعمال کننده آن را ترس و وحشتی نیست یعنی شفائی است که ترس را می‌زداید و درمان هر دردی است .

7- و صاحب عزتی است که یاری کنندگان آن منهزم نمی شوند و شکست نمی خورند و طبعاً ارجمند می گردند .

8- و حقی است که کمک کنندگان آن خوار و مغلوب نمی شوند .
بنابر این اگر کسی با این دید به قرآن نظر افکند مسلم است به گمگشته خود رسیده و محل امن و اطمینانی را یافته است که مهمترین شفای دلهای دردمند است .

اسلام

در قسمتی از خطبه ۱۵۲ بخش دوم آن چنین می فرماید :
'ان الله تعالى خصكم بالاسلام و استخلصكم له و ذلك لانه اسم سلامه و جماع كرامه اصطفى الله تعالى منهجه و بين حجه من ظاهر علم و اطن حكم لا تقنى غرائبه و لا تنقضى عجائبه فيه مرابيع النعم و صمايح الظلم لا تفتح الخيرات الا بمفاتيحه و لا تكشف الظلمات الا بمصابيحه قد احمى حماه و ارعى مرعاه فيه شفا المشتقى و كفاته المكنفى !'

'خداوند شما را به اسلام تخصیص داده و خواسته شما را برای آن از قید و بند رها سازد و خلاص کند و این برای آن است که نام اسلام از سلامتی گرفته شده و سرفرازی و کرامت را در خود جمع کرده است خداوند بزرگ راه روشن آن را برگزید و دلائل حقانیت آن را روشن ساخت چه علم ظاهر باشد و چه حکمت باطن. غرائب آن فانی نمی شود و شگفتیهای آن نابود نمی گردد رویش بهاری نعمت ها در آن

موجود است و چراغهای روشن کننده تاریکی در آن است. نیکوئیها گشوده نمی شود مگر به چراغهای آن. خداوند آن را در حمایت خود گرفت و از دسترس دشمنان باز داشت و چراگاه آن را رویايند. در آن است شفا و بهبودی آنکه شفا طلبد و بی نیازی برای آنکس که بی نیازی بطلبد!

در این قسمت حضرتش بعضی از مشخصات دین اسلام را ذکر کرده که در هر کدام از آنها حکمتهایی نهفته است که باید سرمشق قرار گیرد:

یک:

نام اسلام از سلم و سلامت گرفته شده و سلامت مسافرت و حرکت در راه الله را تامین کرده و بر مبنای یسلم و صلح بین بنی نوع بشر و 'تسلیم' به سنتها و قوانین الهی که نظام طبیعت و از آن جمله انسان و کمال آن را در بر دارد، قرار داشته و نردبان یا 'سلم' رشد و تکامل بشمار رفته و شمار معتقدین به آن در برخورد به یکدیگر 'سلام' است که نیکوترین شعارهای برخورد دو فرد انسان بشمار می رود.

دو:

بعلاوه دین اسلام مجتمعی از کرامت و بزرگمنشی است که بر مبنای 'لقد کرما بنی آدم' که امتیاز انسان را بر دیگر موجودات می رساند و این امتیاز مسلما به ساختمان تن و اعمال حیوانی نیست بلکه مربوط به

ساخته شدن انسان یا باصطلاح 'انسان شدن' است و همانست که این موجود گرامی داشته شده را تا سر حد لیاقت جانشینی خدا در روی زمین بالا می برد .

سه:

دین اسلام پیروان خود را از بند هر گونه بندگی غیر از الله خلاص کرده و او را در راه استقلال و رهایی از هر گونه قید و بند دیگر بندهایی که چون زنجیر دست و پای رشد او را گرفته "و يضع عنه اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم" و مانع تکامل او گشته است، هدایت کرده ست .

چهار:

این 'راه روشن' یعنی راه اسلام را خود خدا برگزیده و حجت های روشن کننده حقیقت آن را از نظر عقلی بر مردم تمام و کمال عرضه کرده و هر کس را به فراخور میزان درك او در فهم حقایق و آیات الهی یاری کرده پس مسلما راه آن راه رشد و تکامل بسوی هدف پیش گفته است .

پنج:

این حجت ها بر دو گونه است یکی دلایل ظاهری که بر مبنای 'علم' و آگاهی قرار دارد و دیگری حکمت ها و بینش های نهایی که در پس

هر کدام از دستورات آن قرار دارد و با پیشرفت و رشد عقل انسان روز بروز آشکارتر می گردد .

شش:

شگفتی های موجود در ظاهر و باطن اسلام تمام شدنی نیست و برای هر کس در هر عصر و زمان با هر مقدار آگاهی و بینش مفید خواهد بود .

هفت:

مانند کشته زارهایی می ماند که همیشه بهاریست و هر وقت و هر جا و در هر مکان و هر زمان محصول مفید بحال بشر را بدست می دهد و همچون چراغهایی است که کلیه زوایای تاریک زندگی بشر، گذشته و حال و آینده او را روشن می سازد و همیشه فرا راه او در راه رشد و کمال در حرکت است .

هشت:

مفتاح و کلید در هر گوه نیکی- یعنی توشه راه همه مردمان راهرو راه حق و کمال -منحصرا در اسلام قرار دارد و تاریکیهای موجود در مسیر این راه- یعنی راه رشد انسان -از بین نمی رود مگر به نور هدایت اسلام و عملکرد به آن و توشه برگرفتن از دستورات آن و این نشان دهنده این است که تنها راه رشد و کمال انسان اسلام بوده و

هست و خواهد بود زیرا 'ان الدين عندالله الاسلام' و من يتبع غير
الاسلام دنيا فلن يقبل منه .'

نه:

خداوند خود این دین و پیروان را در کنف حمایت خود قرار داده و از
دسترسی دشمنان به آن حفظ کرده و پیوسته در رویش و رشد آن
کوشاست .

ده:

و بالاخره شفای هر طالب شفایی - یعنی دردمندی که در جستجوی
درمان باشد - در آن قرار دارد و رفع نیاز حقه یعنی توشه راه
رهروان راه الله را اسلام فراهم کرده است زیرا آن پاسخگوی همه
نیازهای 'انسانی' بشر و فراهم کننده وسائل این حرکت و مسافرت
تکامل الهی می باشد .

تقوا

در قسمتی از خطبه ۱۸۹ پس از سفارشش به تقوی در راه خدا چنین
می فرماید :

... 'فان تقوی الله دواء دآء قلوبکم و بصر عمی افئدتکم و شفاء
مرض اجسادکم، و صلاح فساد صدورکم و ظهور دنس انفسکم و جلاء
غشاء ابصارکم و امن فزع جاشکم و ضیاء سواد ظلمتکم' .

'زیرا تقوی در راه خدا داروی درد دل‌های شماست و بینایی کوری
دل‌های شما و شفای بیماری تن‌های شما و اصلاح فساد سینه‌های
شما و پاکیزه کننده و زاینده چرك نفس‌های شما و روشنی دهنده
پرده پوشاننده چشم‌های شما و ایمنی دهنده از ترس دل‌های شما
"اضطراب و دلهره" و نور برای رفع سیاهی تاریکی شماست' .

با نظر به آنچه گفته شد و با توجه به اینکه معنی تقوی یعنی
نگاهداری خویش در مقابل خواهش‌های نفسانی یا پرهیز از آنچه نهی
شده می‌توانیم بطور خلاصه به نکات زیر برسیم :

۱- تقوی عبارت از خویشتن داری آگاهانه انسان از ارتکاب کارهایی
که می‌تواند آنها را انجام دهد اما برای مصلحتی و هدفی آن کار را
انجام نمی‌دهد بعبارت دیگر نفع خویش را در نفع اجتماع دانستن یا
از نفع آنی خویش در استقرار منافع مردم در جهت رسیدن به هدف
که رشد و کمال باشد گذشت کردن و این معنی وقتی کامل است که
بدنبال تقوی کلمه الله هم باشد یعنی در راه جانشینی الله و کمال تقوی
را بکار برد یعنی این خود داری در جهت هدف معین باشد .

۲- این تقوی و خویشتن داری یا 'پرهیز کاری' دارای منافع زیر برای
انسان خواهد بود :

۳- داروی 'درد دل‌هاست' یعنی بیماری دل و جان و روان انسان .

۴- سبب شفای کوری دل‌ها و بینا ساختن آنهاست یعنی بینش انسان را
افزایش می‌دهد .

۵- شفای بیماری 'تنها' هم هست زیرا معنی دیگر تقوی را در زبان فارسی می توان به 'بهداشت' ترجمه کرد و یکی از انواع بهداشت، بهداشت تن است و نوع دیگر آن بهداشت جان و روان، بنابر این با تقوی هر دو بعد بهداشت انسان نگهداری می شود .

۶- فسادها و بیماریهایی را که در نفس آدمی و دل او پیدا شده اصلاح می کند و کجی ها را راست نموده ضد رشدها و تباهی را به رشد و کمال تبدیل می کند و چرك نفس ها و هواهای نفسانی و خواهش های حیوانی یا ضد تکاملی انسان را که بهترین تعبیر آن به چرك و پلیدی است می زداید و انسان را گند زدایی تن و جان روان می کند و او را در راه تزکیه می دارد .

۷- و پرده جهل و کفر و علل باز دارنده از درك و بینش حقیقت را که آگاهانه در جلو چشم دلها قرار دارد پس زده و با نور علم و ایمان آن را روشن می سازد .

۸- و مهمترین گرفتاری امروزه را که 'اضطراب و دلهره' از ناملايمات زندگی و نا امنی های جسمی و روانی باشد از بین می برد و به انسان مضطرب و ناراحت امنیت خاطر و آسایش روان می دهد. و بالاخره سیاهی تاریکی دلها و نا آگاهی ها و جهلها و ندانم کاریها را می زداید و آن را به سپیدی و روشنی و آگاهی و علم و معرفت و بینش یعنی شناخت راه کمال و انتخاب وسایل لازم در جهت رسیدن به هدف تبدیل می کند .

ملاحظه می فرماید که تقوی یعنی بهداشت تن و جان و روان انسان را از گزند علل مسبب بیماریها محفوظ می دارد. و قوای درونی انسانی را که برای جهاد و مبارزه بر علیه هر گونه عامل بیماری زا "چه جسمی و چه روان" لازم است پرورش می دهد و به آنها حجت می دهد و به ثمر می رساند و می دانیم که بهداشت مقدم بر هر نوع درمان است .

طاعت

درباره ی 'طاعت' در راه رسیدن به هدف اسلام پس از شهادت به یگانگی خداوند و رسالت حضرت ختمی مرتبت صل الله علیه و اله در خطبه ۲۰۵ چنین می فرماید :

'الا و ان الله قد جعل للخیر اهلا و للحق دعائم و للطاعة عصما و ان لكم عن كل طاعة عوناً من الله يقول علی الالسنه و یثبت به الافئده فیه کفاء لمکتف و شفاء لمشتف' .

'آگاه باشید خداوند برای خیر و نیکی اهلی و برای حق ستون هایی و برای طاعت و نگاهدارندگانی قرار داده است و شما را در هر طاعت بر کار نیک از طرف خداوند مدد و کمکی است که زبانها را گویا و دلها را ثابت و مطمئن می سازد و در آن مدد بی نیازی است و برای خواهندگان بهبودی و شفا درمان است' .

نکاتی که از این سخنان مستفاد می شود بقرار زیر است :

۱- برای کار نیک و عمل صالح که خیر و صلاح مردمان در آن باشد مثل هر کار و برنامه دیگری گروهی هستند که اهل این کارند و عامل به آن بوده و آن را پرورش داده برشد می رساند که غرض مومنینی هستند که بخدا و دستورات او ایمان آورده و به آنها عمل می کنند و در نشر و پرورش آن می کوشند که در هر عصری از اعصار وجود دارند که از سنت های الهی است. و بدون وجود آنها قوام جامعه بشری و حیات بطور کلی سست می شود و به خسران و زیان می انجامد که 'ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر'.

۲- برای رسیدن به حق و رساندن دیگران به حق پایه ها و ستونهای لازم است که وظیفه آنها بر پا داشتن حق و هدایت مردم به حق و راه حق است. هادیان برگزیده از طرف خدا هستند.

۳- و برای رفتن در این راه وظیفه بندگان اطاعت از دستورات الهی است که بوسیله پیشوایان به آنها رسانیده شده و مردمانی از بین توده خلق نگاهدارندگان و نگاهبانان آنها هستند که هم راه را حفظ کرده و هم روندگان را محفوظ نگاه می دارند که از گزند حوادث مصون بمانند و در راهی که در پیش دارند خود را بقدر کافی مهیا ساخته و برای 'رفتن' آماده شوند.

۴- و این راهروان راه حقیقت را همیشه و در هر زمان و هر مکان کمک هایی ظاهر و آشکار یا پنهان و نهفته از جانب خداوند منان می رسد که بوسیله زبان ما و گفته های مردم اشاعه می یابد و منتشر می شود و دلها به کمک آنها در ایمان خویش راسخ تر و ثابت تر می

گردند و این از سنت های خداوندی است که هیچگاه آتش حق را خاموش نمی گرداند بلکه آن را همیشه روشن تر و روشن تر می گرداند .

۵- در این طاعت و استفاده از روش ها و وسائل است که 'دردمندان دل' و طالبان شفا راه درمان را می یابند و نیازمندان رفع نیاز خود را می نمایند .

پس اطاعت و فرمانبرداری از دستورات الهی که بوسیله پیامبران و امامان و پویندگان بحق راه آنان در هر عصر و زمان و هر مکان بمردم مستمرا ابلاغ شده و می شود بهترین راه و وسیله شفای دردمندان می باشد مخصوصا آنها که صاحب دل اند و 'در دل' دارند .

حکمت های کوتاه مربوط به دارو و درد

۱-ربما كان الدواء داء و الداء دوا" قسمتی از سفارش نامه حضرت به امام حسن "ع" در رسائل شماره ۳۱ جمله ۵۰ فیض الاسلام "یعنی چه بسا آنچه را تو دارو تصور کنی خود مسبب درد است و بر عکس چه بسا چیزی را که تو درد و بیماری می پنداری ولی آن خود درمان تو است' .

-حقیقت این گفته حکمت آمیز هم در مبحث بیماریهای تن و هم بیماریهای روان و هم داروهای قدیم و هم جدید که گاه بر فوائد آنها می چربد و مرتب وارد صحنه شده و بسرعت از صحنه خارج می شود بر همگان روشن است و فوایدی که بعضی بیماریها هم در

تقویت قوای دفاعی بدن هم در از بین بردن بعضی میکرب ها و بیماریهای دیگر دارند نیز بر اهل فن آشکار است و در قسمت روانی مهمترین راه آبدیده کردن روان آدمی و تقویت قوای روانی او در منکوب ساختن عوامل زیان بخش ریاضت نفس و نگاه داری خواهشهای نفسانی و تقوی و گاه قبول بعضی ناراحتی ها و کاستنی ها برای تقویت قوای دفاعی جسم و جان می باشد که در حقیقت دردهای کوچکی هستند که انسان را برای آمادگی و مقابله با دردهای بزرگتر مهیا ساخته و خود نوعی مداوا بشمار می رود .

2- و نیز در حکمت شماره ۴۰ در وقتی که یکی از یاران خویش که بیمار شده بود چنین فرموده: "... جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك فان المرض لا اجر فيه و لكنه يحط السيئات و يحتها حت الاوراق و انما الاجر في القول باللسان و العمل بالايدي و الاقدام".
'یعنی خداوند بیماری ترا بر طرف شدن گناهانت قرار داده پس بیماری را پاداشی نیست بلکه گناهان را از بین می برد و آنها را مانند ریختن برگها می ریزد و مزد و پاداش "حقیقی" در گفتار به زبان و کردار به دست و پاهاست'.

-که می رساند شکایت از بیماری صحیح نیست و شاید نفس وجود بیماری یادآور انسان از وجود بیماری و درد و رنج دیگران باشد و حسن تعاون و همدردی او را بر انگیزاند ولی پاداش حقیقی در گفتن بزبان و عمل به آن است و توجه به خداوند کار هر کار او بر وفق

حکمت و مصلحتی است که کل حیات را در بر می‌گیرد و در خواهش افراد محدود و محصور نیست .

3- در حکمت شماره ۲۵۷ درباره اثر کلام حکیمان فرموده است :
'ان کلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء- و اذا كان خطاء كان داء'
'یعنی سخن حکیمان "اهل دانش و بینش" اگر درست باشد دارو است و اگر نادرست باشد درد است یعنی معیار درستی و نادرستی سخن اهل دانش و بینش نیز موافقت یا عدم موافقت با حق است و الا هر سخن یا عمل که از حکیم سر بزند دلیل سودمند بودن آن نیست- زیرا حکما هم ممکن است دچار لغزش شوند و لغزش آنان یا سخن ناصواب آنان مسبب لغزش بسیاری از مردم است' که گفته اند: 'زله العالم زله العالم'- یعنی 'لغزیدن دانشمند لغزش جهان است' .

یا 'اذا فسد العالم فسد العالم'- 'هر گاه دانشمندی فاسد شد دنیایی فاسد شد'- و خود حکیم که باید درمان مردم باشد مسبب درد آنان خواهد شد .

4- در حکمت شماره ۲۶ درباره موقع درمان یا مراجعه به طبیب چنین می‌فرماید : 'امش بدائك ما مشى بك'- یعنی 'تا مادام که درد با تو می‌سازد تو با او بساز' .

و این دستور مگر در موارد حاد و ضروری دستور جامعی است که انسان اگر بتواند با درد خود بسازد کمک به تقویت و پرورش وسائل دفاعی خویش کرده و برای مبارزه آماده تر می‌شود- مگر اینکه قوای دفاعی کافی برای جلوگیری و مبارزه نباشد- و بکار بستن این

دستور ساده مردم را از مراجعه بیجا و فراوان به پزشك باز می دارد
و از شکل مصرف کننده بیش از حد درمی آورد .

5- و در "حکمت شماره ۶" در فوائد صدقه می فرماید :

'و الصدقه دواء منجح- یعنی صدقه دارویی است شفا بخش و از
حضرت رسول "ص" روایت شده که فرموده: 'داوا مرضاکم بالصدقه'-
یعنی 'بیماران خویش را با صدقه درمان کنید' .

6- و بالاخره در خطبه ۱۶۷ درباره خواسته بعضی اصحاب که
خواهان کيفر کشندگان عثمان بودند و مقصود کشتن طلحه و زبیر
بود- حضرت دستور مدارای با آنها را داد ولی در ضمن در آخر
خطبه فرمود که اگر مدارا با آنها سودی نداشت چاره ای نخواهیم
داشت مگر اینکه به آخرین دوا که جنگ باشد متوسل شوم و این مثل
عرب را بکار برد که 'آخر الدوا الکی' یعنی آخرین دوا داغ کردن است
که در حقیقت آخرین وسیله است که پزشك برای درمان بیماری
ممکنست بکار برد زیرا برای وی رنج آور است و ناراحت کننده و
طبيب تا می تواند باید رنج بیمار را تسکین دهد مگر اینکه برای
درمان يك رنج بزرگتر که بیماری سخت باشد تحمل رنج کوچکتر که
داغ کردن باشد لازم آید .

نظری به طب پسیکو سوماتیک و رابطه تن و جان با روان "مسئله

"بیماری دل"

بدن انسان مربوط به موجود زنده ای است که از تن، جان و روان تشکیل شده و در محیطی به نام طبیعت همراه با سایر موجودات و عناصر جهان زندگی می کند، و زندگی نوعی استقرار روابط متقابل و متعادل بین محیط بیرون و محیط درون بدن انسان است. تن وی را می توان تابع قوانین فیزیکی و شیمیایی عناصر موجود در طبیعت یعنی مواد غیر آلی دانست و آن را شناخت، و جان وی را نیز می توان مانند جان دیگر موجودات زنده با قوانین شناخته شده بیولوژیک مورد بررسی قرار داد، اما روان وی مخصوص به خود اوست و برای خود قوانین خاصی دارد که باید آنها را شناخت. واکنش انسان در مقابل محیط بیرون و درون يك واکنش زنده و به اصطلاح ارگانیک است و هر سه قسمت تشکیل دهنده بدن او یعنی تن و جان و روان او در محیط اثر کرده و بر عکس از محیط متاثر می شوند و این روابط در تمام ادوار زندگی از زندگی جنینی داخل رحم گرفته تا تولد و رشد و افول زندگی دائماً برقرار است. سابقاً خیال می کردند بدن انسان مجموعه ای از سلولهاست که تحت تاثیر عوامل زیان بخش بیماریها قرار گرفته و هر وقت سلولی آسیب دید می توان با وسایل فیزیکی و شیمیایی و میکروسکوپی بیماریش را تشخیص داده و اثر آن را درمان کرد. اما در این نیم قرن اخیر به اثبات رسیده "و برای ما مسلمانان از زمان صدر اسلام و سخنان حضرت امیر مومنان آشکار بود" که بسیاری بیماریهایی که در ساختمان ظاهری سلولها اثر نمی گذارند اما وضع زندگی شخصی را بیمار گونه کرده و از طبیعی منحرف می سازند یعنی بیماریهایی وجود دارد که به اصطلاح طبی

آنها را غیر عضوی می نامند و در اثر انحراف اعمال حیاتی سلولهای بدن بوجود می آیند بدون اینکه ما با دقیق ترین و پیچیده ترین اسباب و وسائل پیشرفته خود بتوانیم وجود آسیب را در آنها بیابیم، و هیچ دستگاهی از دستگاههای بدن نیست که تحت تاثیر روان انسانی نباشد و اعمال آن از نوع واکنشهای روانی صاحب خویش متأثر نگردد و چه بسا بیماریهایی هستند که منحصرآ در اثر واکنشهای روانی تولید شده و سبب آسیب عضوی قابل تشخیص می گردند "نمونه آن زخم معده و اثنی عشر". بر عکس پدیده های محیطی و بیماریهای تن و جان نیز در روان موثرند و آن را تغییر می دهند. آنچه در مدرسه های طب به دانشجو می آموزند بیشتر بر مبانی آسیبهای مشهود و تکنیکهای وابسته قرار دارد و حال آنکه انسان يك موجود زنده درد حال تغییر و تحول است که دائما در حال تبادل آثار با محیط بیرونی و درونی اجتماعی خویش است و بسیاری بیماریهایی که با هیچ يك از وسائل پیشرفته لابراتواری قابل تشخیص و درمان نبوده و فقط با برخورد انسانی يك پزشك با انسانی دیگر به نام بیمار ممکن است تشخیص داده شده درمان شوند و تعداد این بیماریها و عوارض کم نیست - مضافا با آنکه کمتر بیماری جسمی وجود دارد که به نوعی در روان بیمار اثر نکند از این رو يك نوع میکرب تیفوئید که در بدن افراد مختلف وارد شده است به اندازه تعداد افراد مبتلا اشکال مختلف به خود می گیرد یعنی يك تخم مشخص ممکن است در زمینهای مختلف و شرائط مختلف انواع متفاوت با خواص متفاوت به بار آورد و این درباره موجودات دیگر است که فاقد روانند چه برسد به انسان که دنیای روانی او خود دنیائی دیگر

است و واکنشهای آن هم بسیار متفاوت و متعدد زیرا هیچ دو فرد انسانی حتی دو قلوهای يك تخمی نیز کاملاً به هم شبیه نیستند و اگر ظاهراً هم شبیه باشند باطناً متفاوتند .

طب پسیکو سوماتیک با چند گروه بیمار سر و کار دارد :

گروه اول :

بیمارانی هستند که از نشانه های مختلف فیزیکی شکایت دارند اما برای بیماری آنها علل به اصطلاح عینی و عضوی کشف نشده و چون توجه به عواطف و احساسات و واکنشهای روانی آنها نشده آنها را غیر عضوی یا عملی می خوانند .

گروه دوم:

بیمارانی هستند که واقعا بیماری عضوی مشخص دارند اما علت بیماری آنها اختلال اعمال روانی و هیجانات و عواطف مشخص می باشد یعنی ناراحتی روانی سبب آسیب غیر قابل برگشت اعضای بدن آنها شده است .

گروه سوم:

بیمارانی هستند که مسلماً دچار آسیب عضوی شناخته شده بدنی هستند اما همه نشانه های آنها بوسیله این آسیبها قابل توضیح نیست یعنی

مخلوطی از نشانه های عضوی و غیر عضوی که در اثر روان بوجود آمده اند در آنها دیده می شود .

نتیجه:

بنابر این می توان نتیجه گرفت که کمتر بیماری در انسان وجود دارد که به نوعی تحت تاثیر روان آدمی قرار نگیرد یا در روان او اثر نگذارد و چون روان از خصایص بنی نوع انسان است توجه به آن در همه حال از مهمترین وظائف پزشك معالج و طبیب است مخصوصا اگر وقتی به تعریف و وظیفه طبیب طبق روایت حضرت صادق "ع" توجه کنیم که وظیفه اصلی طبیب درمان يك فرد بنام انسان است با تمام مشخصات تن و جان و روان که روان مهمترین عنصر آن را تشکیل می دهد "و طبیب آن است که نفس بیمار را "نیکو" گرداند و قوای طبیعی وی را نیرو بخشد و با او نه به مثل مجموعه ای از ماشینها رفتار کند که برای تعمیر مزد مکانیسین آورده اند بلکه وی را باید مثل يك "گل" مجموعه ای از موجودات زنده بداند که در حال تبادل ارگانیک با بیرون و درون خویش است تا بتواند بیماری او را از اساس ریشه کن کند- انسانی که علاوه بر زندگی بیولوژیک و خوردن و آشامیدن و خوابیدن و مسکن گزیدن و توالد و تناسل، باید در اجتماعی از انسانهای مختلف و در جهانی متحول و متغیر زندگی کند- شغلی داشته باشد و وظیفه ای در اجتماع، و مسئول زندگی خود اهل و عیال و جامعه زندگی خویش نیز باشد که رل بسیار روان او را در زندگی و واکنش او را در مقابل عوامل بیماری زا روشن می سازد .

انسان برای بقای خویش در اجتماع خویش به چه چیزهایی نیاز دارد؟

"انواع واکنشهای روانی انسان در مقابل عوامل موجود در زندگی"

در مقابله انسان با عوامل محیطی "اعم از درونی و بیرونی" زندگی که آنها را ناملایمات و فشارهای زندگی می نامیم چند گونه بر خورد ممکن است اتفاق افتد و واکنشهایی بوجود آورد که منجر به پیدایش عوارض و احساساتی از این قبیل گردد: ترس - غضب - پشیمانی - گناه - غم و غصه - تنهایی - ناامیدی و نظائر آن. نوع و شدت این واکنشها و اثر روانی آنها در اشخاص مختلف و طرز برخورد آنها با این عوارض متفاوت است که می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد :

دسته اول:

آنهاست هستند که واکنش روانی شان بسیار شدید بوده و دچار نوعی از هم گسیختگی اعمال روانی شده و به اصطلاح به جنون یا "پسیکوز" مبتلا می شوند یعنی بیماری خالص روانی .

دسته دوم :

آنهاست هستند که دچار نوعی واکنشهای عصبی روانی به شکل اضطراب، افسردگی و سایر نشانه های دفاعی می شوند بدون اینکه در اعمال حیاتی بدن آنها اثر واضحی بگذارد که آنها را پسیکونوروز" گویند .

دسته سوم :

اشخاصی هستند که واکنشهای روانی شان در دستگامهای مختلف اثر زود گذر یا دایم گذاشته و منجر به پیدایش نشانه های جسمی می گردد که آنها را "پسیکو سوماتیک" نامند و مسلم است که تعداد مبتلایان به دو نوع اخیر بسیار زیادتر از نوع اول است و همین ها هستند که به اصطلاح بیماری "دل" را تشکیل می دهند .

رابطه بین روان و تن یا جان و دل

چرا بیماریهای پسیکو سوماتیک را بیماری دل گویند؟
جزو دستگامهایی که نشانه های روانی بیشتر در آنها موثرند و یا لااقل به آنها تظاهر می کنند دستگام قلبی و عروقی است که از نشانه های آن درد جلو قلبی - طپش قلب - نامنظمی صداهای قلب - غش و ضعف - کوتاهی نفس و بی خوابی است - علت اهمیت این نشانه ها یا ممکن است مربوط به اهمیت قلب در ذهن انسان بعنوان بزرگترین عامل حیات و منبع رساننده خون یعنی عامل اصلی حیات به اعضای بدن باشد یا اینکه چون بیشتر علل مرگ ناگهانی مربوط به قلب است و قطع ناگهانی حیات یکی از مسائلی است که ذهن بشر را از قدیم به خود معطوف داشته است باشد و در هر حال انطباق ذهنی قلب که طپش آن بارزترین نشانه زندگی است با اصل حیات سبب شده است که بشر اولیه ساده ترین نشانه وجود زندگی را در "زدن قلب خویش" دانسته و به آن اعتقاد ورزیده و در نتیجه آن را بصورت مرکز احساسات و

عواطف و فهم و شعور خود تصور کرده است - عقیده ای که ارسطو هم بدان اعتقاد داشته ولی افلاطون و جالینوس با آن مخالف بوده اند زیرا تجربه و علم برای آنها ثابت کرده بود که مرکز احساسات و علائم روانی و فهم و شعور انسان مغز اوست نه قلب او - اما در بیشتر زبانهای رایج دنیا و از آن جمله زبانهای عربی و فارسی هنوز هم قلب یا دل مرکز احساسات و آگاهی و اراده انسان بشمار می رود - چنانکه در زبان فارسی "دل" به چند معنی مختلف آمده که یکی همان "دل گوشتی" است که درون سینه و در طرف چپ بدن قرار دارد و دیگر جان و روح و "روان" است و سومی "شکم" یعنی وسط بدن است و چهارمی نیز مرادف آن "مغز وسط و مرکز" اشیاء و درخت و نظائر آنهاست و در فرهنگ نفیسی متجاوز از ۸۰ کلمه مرکب با لفظ دل آمده است که همه در برگیرنده معانی مختلف دل مخصوصا معنای دومی آن می باشد از آن جمله کلمات دلخواه یا دلم می خواهد - با جان و دل - دل به دل - دو دلی - دل گرفتگی - دل آرام - دل آرام - دلیر - صاحبدل - بی دل - دل آزار - دل آشوب - دل آگاه - دلباخته - دلکش - دل خراش - دلداده - دلخوش - دل مردم - دلهره و غیره از نظائر این صفات است که همه به دل نسبت داده شده و همگی به فهم و شعور و احساسات یعنی مشخصات روانی انسان منسوب است که قلب یکی از مظاهر تاجر یا اختلال آن است. و عین این معانی در زبان عربی منتها با وسعت کمتر آمده و نمونه آن قرآن است که دل را مرکز تفقه و بینش دانسته "لهم قلوب لا یفقهون بها" و... - و در هر جا نام مرض در قرآن آمده مقصود مرض قلب بوده و آن امراضی از قبیل فتنه - فساد - طغیان -

کفر - نفاق و شك می باشد که همه از مظاهر ناراحتیهای روانی و انتخاب راههای مخالف حق و رشد و تکامل انسان بشمار می رود و چون قرآن هم برای کلیه مردم نازل شده و به زبان معمولی رایج آنها حکمت‌های بیشماری را عرضه داشته، در اینجا نیز همان لفظ مورد اعتقاد و زبان مردم را بکار برده است بدون اینکه خواسته باشد علم بیولوژی یا فیزیولوژی یا تشریح بیاموزد و برای يك انسان معمولی حتی در زمان حال نیز کلماتی را که در بالا آوردیم به طور روز مره استعمال می شود بدون اینکه غرض از خواست دل خواست دل صنوبری باشد اگر چه همانطوری که گفتیم اصطلاحا و بطور سمبلیک به همین قلبی که در سینه است نسبت داده شده باشد " و لکن تعمی القلوب التي فی الصدور ."

در معنای قلب در کتاب "المنجد" چنین آمده: قلب به معنای عضو صنوبری که در طرف چپ سینه قرار دارد می باشد و آن را از آن جهت قلب گویند که دارای انقلاب است و در گردش و حالی بحالی می شود - معانی مشابه و مترادف آن فواد و عقل و لب و محض هر چیز است .

و در کتاب "مفردات راغب" چنین آمده که قلب مربوط به چیزهائی است که به روح نسبت می دهند مانند علم و شجاعت و فهم - و تثبیت هر چیز و تصرف آن - و قلبی که در سینه است مجاز است برای روح مثل اینکه گفته می شود "تجری من تحتها الانهار" و حال آنکه این نهرها نیستند که جریان دارند بلکه آن آبی که در نهر است جریان دارد .

و در قرآن قلب در اعداد سایر حواس انسان از آن جمله گوش و چشم آمده و حتی کور دلان را با عبارتی فصیح آورده که مقصود آنهایی نیستند که چشم ظاهرشان کور است بلکه آنهایی هستند که قلبهای درون سینه شان و دل‌های آنها و چشمهای باطنی آنها از فهم حقایق عاجز است یعنی همان که در زبان فارسی "کور دل" می گوئیم "آیه ۲۲ سوره حج: فانها لا تعمی الابصار و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور" و خداوند را همه جا "علیم بذات الصدور" یعنی آگاه بر درون سینه ها یعنی دلها و روانها ذکر کرده است و جالب آن است که در تمام سیزده موردی که لغت "مرض" در قرآن آمده همه جا با "قلب" همراه است و بصورتی "فی قلوبهم مرض" ذکر شده یعنی مرض در دل‌های ایشان است .

حال که سخن به اینجا رسید بجا است اگر به دو لغت دیگر که در قرآن مرادف با قلب و دل یعنی روان آمده در اینجا بیاوریم و آنها کلمات فواد و لب است .

فواد: طبق نوشته "راغب اصفهانی" مترادف با قلب است منتها قلبی که در گیر شده باشد و مورد تنبه و آگاهی قرار گرفته و روشن شده باشد زیرا اصل لغت آن از بریان کردن و خوب پخته شدن گوشت میاید و مقصود دل‌های آگاه و روشن است- و در قرآن نیز به معنای آگاهی دل و دل‌های آگاه و در ردیف حواس دیگر چون گوش و چشم آمده است و همچنین فواد است که هم حقیقت را می تواند دریابد هم می تواند به دنبال هوای نفس رود و راه باطل را پیروی کند .

لب: کلمه دیگری که در قرآن مترادف با قلب استعمال شده "لب" است و آنطبق گفته راغب اصفهانی به معنی عقل خالص و خالی از شائبه است یعنی در حقیقت لب میزان خلوص را نشان می دهد و هر عقلی لب نیست فقط آن عقلهائی که پاک و زکی هستند لب شناخته شده و اول الالباب که فارسی آن صاحبدل است به معنی همین گروه است که عقل آنها تزکیه شده و در جهت فهم و اخلاص حرکت می کنند .

صدر: بالاخره کلمه دیگری که گاهی اوقات همراه با قلب و گاهی جدا استعمال می شود "صدر" است که به فارسی سینه گویند و صفات گشاد شدن سینه یا تتگ شدن آن را که در قرآن بنامهای شح و ضیق استعمال شده به همین قسمت مربوط می شود و ما هم در زبان فارسی آن را به نام دل گشادگی یا دلتنگی می نامیم و همه با معنی آن آشنا هستیم از آن جمله است گشاد شدن سینه به اسلام "آیات ۲۲ سوره ی زمر، یا ۱ سوره ی انشراح و ۱۲۵ انعام و ۲۵ طه" یا گشاد شدن به کفر "آیه ی ۱۰۶ نحل" یعنی جای گرفتن عقیده اسلامی و ایمان با عقیده کفر در دل شخص- نقطه مقابل آن تتگ شدن سینه است مانند "آیه ۹۷ سوره ی حجر": "و لقد نعلم انک یضیق صدرك بما یقولون" یعنی "ای پیغمبر می دانیم که سینه تو از آنکه آنها می گویند تتگ می شود و یا "ضامن به صدرك" "۱۲ هود" یعنی سینه تو به شنیدن آنها تتگ می شود که در حقیقت معنی مصطلح آن دلتنگی یا دلگرفتگی است .

بطور خلاصه در زبان مردم و قرآن و نهج البلاغه و در زبان ادبی هر جا نام بیماری دل رفته مقصود بیماری روانی است و نشانه های آن معمولا از نشانه های اختلاف روانی و عاطفی و همچنین نشانه های

جسمی مخصوصاً قلبی ترکیب شده و گاه مترادف یکدیگر استعمال شده و همین ها هستند که دو گروه مهم و شایعترین بیماریها یعنی بیماریهای پسیکو سوماتیک "روان تنائی" و پسیکو نوروز "عصبی روانی" را تشکیل می دهند و درست همین ها هستند که احتیاج به روان درمانی و باصطلاح "تطبب" دارند که باید بوسیله طبیب انجام گیرد یعنی فردی آگاه به جسم و جان و تن و روان مردم که بتوانند دل‌های آنها را پاکیزه و نیکو گرداند "طبق حدیثی که حضرت صادق "ع" آورده اند" و آرامش بخشد.

"اساس درمان شایعترین بیماریهای روانی "بیماریهای دل"

مقصود از بیماریهای روانی در اینجا همانهاست که روانی خالص نبوده و اثرات جسمی دارند که گاه آن اثرات جسمی عیانتر و آشکارتر از نشانه های روانی هستند "گروه بیماریهای پسیکو سوماتیک و پسیکو نوروز" و همانها هستند که از نظر شیوع فراوانترین بیماریها را تشکیل داده و در اصطلاح فارسی می توان از آنها به نام بیماریهای دل یاد کرد- ما درمان این بیماریها را بطور خلاصه ابتداء در روش کلاسیک معمول امروزه و سپس روشی که حضرت علی "ع" در ۱۴۰۰ سال قبل بیان فرموده در زیر می آوریم :

اصول روشهای درمان به سبک امروزی

اساس هر گونه درمان روانی بر يك اصل کلی قرار دارد و آن رابطه صحیح و انسانی بین دو فرد یعنی بیمار و پزشك است- این رابطه باید كاملا صمیمی و متقابل بوده و بر مبنای صدق و صفا و اعتماد دو طرف به هم قرار داشته باشد- یعنی باصطلاح اسلمی پزشك باید كاملا "صفات يك طبيب" را داشته باشد که بخواهد تن و جان و روان بیماری را که انسانی دیگر مثل خود اوست آرامش بخشد و او را از رنج خلاصی دهد- پس از این اصل اساسی روشهای مختلفی در درمان بکار می رود که ما مهمترین آنها را ذکر می کنیم :

"PSYCHANALYSIS" تحلیل روانی و پسیك آنالیز

بر مبنای این نظریه قرار دارد که اختلالات عاطفی و احساسی و روانی بیمار در اثر تحولات گذشته روانی او و مخصوصا از زمان کودکی و بلوغ بوجود آمده و واکنشهای فعلی آن برخاسته از پیشینه اوست پس اگر به وسائلی بتوانند این علل باصطلاح "فرو کوفته" را که در ضمیر ناخود آگاه شخص قرار دارد بیرون کشیده و آنها را "رو" کنند بیماری خود بخود آشکار شده و با تجزیه و تحلیل بکار بردن منطق و اصول می توان آنها را منتفی و یا لااقل بی اثر ساخت- این روش گر چه در اوائل قرن جدید بسیار مرسوم بود اخیرا کمتر مورد استفاده قرار می گیرد و اغلب بصورت کمکی از آن استفاده می شود -

مطالعه خوابها و نوشته جات و عقاید بیمار و آثار شعری و هنری از نیز در تشخیص علت بیماری و رفع آن ممکن است موثر باشد .
در نوعی دیگر از این روش بنام درمان روانی بیولوژیکی خود بیمار در تحلیل و تجزیه نشانه های خود و واکنشهای روحی خویش بطور موثر به کمک پزشك شرکت کرده و دریافتن عامل موثر همکاری به عمل می آورد- این دو روش را روشهای ریشه شناسی نیز نامند .

"PERSUASION" متقاعد ساختن بیمار یا

که بیمار را واهی دارند با تجزیه و تحلیل نشانه های خویش و واکنشهای روانی موجود در خود را بیان نموده و با بکار بردن منطق و عقل او را با واقعیت امور که مسبب ناراحتی او بوده اند آشنا ساخته و راه حلهای منطقی به او نشان دهند و در این کار دائماً وی را کمک می کنند .

روش القائی یا تحت تاثیر قرار دادن حواس بیمار یا

"SUGGESTION"

در این روش پزشك با قدرت و مهارت خویش حواس و احساسات بیمار را تحت تاثیر قرار داده و درمان را به او القا می کند و با استفاده از توجه و اعتماد بیمار به خویشتن و توجه بیشتر به علل جسمی و دستگاههای مختلف بدن در او اثر گذاشته و ناراحتی روانی وی را تسکین می بخشد .

خواب کردن یا هیپنوز

که آنهم نوعی القا و تاثیر پزشك معالج در بیمار است که در بعضی بیماریهای روانی مخصوصا هیستری مورد استفاده قرار می گیرد ولی مانند روشهای ۳ و ۴ جزو علاج ریشه ای بشمار نمی رود و بطور سطحی و موقت آن را تسکین می دهد .

گوش دادن یا باصطلاح دل دادن به بیمار

روشی است که اخیرا بیشتر متداول است زیرا در بسیاری از موارد نفس درد دل به بیماری که دچار اضطراب- دلهره و ترس است آرامش می بخشد و بار درونی او را سبک می سازد گاهی اوقات این سبک شدن بار و یاد آوری غمهای درونی و درد دلها او را به گریه وامی دارد و همین گریه نوعی دریچه اطمینانی است برای خالی کردن بار غم بشمار می رود- و گاه این کار در حضور گروهی از پزشکان و بیماران انجام می گیرد که آن را گروهی درمانی نامند .

دارو

اگر بخواهیم بطور منطقی مسئله را در نظر بگیریم باید حتی المقدور که اغلب آنها هم اثرشان موقتی بوده و اعتیاد آورند از تجویز دارو بعلت کمی وقت پزشکان یا کمی خود داری کنیم- اگر چه متاسفانه می کنند و حوصله آنان فعلا اکثر آنان بیشتر از این طریق استفاده

بهمین جهت هم بیمارانشان به اصطلاح استخوان لای زخم مانده و نیاز
مراجعه مکرر بلکه همیشگی خواهند داشت به

اصول روش درمان بر مبنای نهج البلاغه روش علوی

برای اینکه مطلب خوب شکافته شود مقدماتی نظری به سیر مراجعه يك
بیمار به پزشك و راه درمان می افکنیم :

مرحله اول آن است که شخص خود را بیمار می بیند و می داند یعنی
نشانه هائی از يك بیماری یا انحراف از وضع طبیعی را در خود
مشاهده کرده یا احساس می کند و در مرحله دوم نیاز به مراجعه به
پزشك را در خویشتن می بیند و احساس می کند و یا اینکه برای
پیشگیری از ابتلا به بیماری جسمی یا روانی احساس احتیاج به مراجعه
به پزشك می کند و در مرحله سوم به يك پزشك بصیر و آگاه و مورد
اعتماد خویش که آن را آگاهانه انتخاب کرده است مراجعه می کند و
در مرحله چهارم پزشك درد او را تشخیص داده و دستور العمل یا
نسخه ای برای شفای او به وی می دهد یا تجویز می کند و در مرحله
پنجم بیمار دستورات پزشك را انجام می دهد تا اگر پزشك به درستی
بیماری را تشخیص داده و درمان را تجویز کرده و بیمار هم کاملاً
مطابق دستور العمل رفتار کرده باشد به نتیجه مطلوب برسد و اگر خدا
بخواهد شفا یابد .

روشی را که مولای متقیان در پیاده کردن مراحل فوق برای درمان
بیماران دل- که مشخصات آن را در بخش قبلی آوردیم و شامل بیشتر

گرفتاریها و بیماریهای شایع انسانی می شود- بیان کرده است می

توانیم در اصول زیر خلاصه کنیم :

- 1- آن کس که به بیماری دل گرفتار است و هر آن در اضطراب و دلهره و تشویش و یا افسردگی و دلمردگی و یاس و ناامیدی و ترس یا غضب و نظائر آن به سر می برد مهمترین چیزی را که خواستار است بدست آوردن نوعی آرامی و اطمینان خاطر است که بتواند خود را در امن و امان ببیند و حس کند و تعادل از دست رفته خود را بدست آورد و امکان پیمودن راه خود را در جهت انسان شدن "یعنی شایستگی جانشینی "الله" را در زمین بدست آوردن و بعبارت دیگر در راه رشد و کمال رفتن را باز یابد که این هدف اساسی هر انسان باید باشد و این آرامش را به عربی "سکینه" و "اطمینان" گویند ".
- 2- راهی که وی را در رسیدن به این هدف توصیه می کند راه اسلام است .

- 3- راهنما و راهبر یا پزشکی که انسان را در راه رسیدن به این هدف و دادن آرامش و درمان بیماری او کمک می کند معرفی کرده است که آن خدا و جانشینان و پیشوایان برگزیده از طرف او یعنی رسول خدا و امامان و پویندگان هر چه خالصتر راه آنان می باشند .

- 4- نسخه ای که این پزشکان توصیه می کنند " و خود امام از بزرگترین آنهاست" در کتابی بنام قرآن نوشته شده که برای همه قرون و اعصار و همه مکانها و زمانها تا پایان جهان کافی است و این همان توشه راه یا وسیله کار است که نهج البلاغه نیز از زمره آنها محسوب می شود .

5-محتویات این نسخه یا دستور العمل را باید شخص بیمار از روی اعتقاد و اعتماد کامل عمل کند و آن بر مبنای دو اصل قرار دارد که یکی ایمان و اعتقاد قلبی به پزشك و دستور العمل او و دیگر عمل کردن به آن که چون در جهت صلاح و بهبودی بکار می رود بنام "عمل صالح" موسوم است و این همان ایمان و عمل صالح است که از شرایط رستگاری بشر بوده و در ۴۳ آیه از آیات قرآن توأم با یکدیگر آورده شده است .

6-و این عمل صالح نیز بر دو پایه اصلی قرار دارد یکی اطاعت کامل از آنچه گفته شده است و انجام دادن اعمال دستور داده شده "طاعت" و دیگری بر مبنای پرهیز از اعمالی که نباید انجام داد که آنها را در اصطلاح تقوی نامند - همانطوری که يك بیمار جسمی نیز باید بعضی کارها را انجام داده و از بعضی کارها خود داری کند . همانطور که در بخش پیشین دیدیم اساس دستورات امام برای شفای این دردمندان و آرامش یا سکینه آنان نیز بر همین مبنای قرار دارد که اسلام- قرآن- طاعت و تقوی است و در نمودار زیر نمایش داده می شود .

1-هدف مساوی است با سکینه

"آرامش- امنیت خاطر- اطمینان"

2-راه مساوی است با دین اسلام

3-راهنما و هادی مساوی است با خدا و جانشینان و برگزیده او از

بین مردم

4- نسخه نوشته شده و دستور العمل مساوی است با قرآن

5- روش انجام دستور العمل بر دو پایه ایمان و عمل صالح استوار

است که عمل صالح نیز از دو بخش طاعت و تقوی تشکیل شده است .
در بین اصول بالا در بخشهای پیشین صحبت کرده ایم در اینجا چند
تذکر راجع به سکینه- اطمینان و ایمان که اساس درمان و یافتن شفا را
تشکیل می دهد لازم است :

1- سکینه که از اصطلاحات قرآنی است و از ریشه "سکن" گرفته شده
که معنای آن ثابت ماندن و بیحرکت شدن و آرام گرفتن است و سکان
کشتی نیز از همین ریشه آمده است -در پنج آیه قرآن بدان اشاره شده
است که در همه جا به پیامبران و مومنین مربوط می شود و از آن
جمله است آیه ۴ سوره الفتح که می فرماید :

"هو الذی انزل السکینه فی قلوب المومنین لیزدادوا ایمانا"- یعنی

"خداوند است که سکینه و آرامش را در دلهای مومنین فرود آورد تا
ایمان آنان زیادتر شود ."

و مرادف آن اطمینان که آن سکون و آرامش پس از نا آرامی و انزعاج
می باشد "مفردات راغب" و انزعاج به معنی نا آرامی و از جا کنندگی
است- و در زبان فارسی نیز اطمینان مصطلح است- در بیشتر آیات
قرآن که اطمینان و مطمئن استعمال شده بدنبال آن قلب یعنی دل آمده
است و بهترین راه اطمینان قلب و آرامش دلها را ذکر و یاد خداوندی
آورده است که: الا بذكر الله مطمئن القلوب " ۲۸ رعد" یعنی تنها با یاد
خداست که دلهای مردم آرام می گیرید نه بوسیله ای دیگر .

بنابر این نتیجه می‌گیریم که تنها آرامش دهنده و مطمئن‌کننده دل‌های نا آرام مردمی که دل‌دردمند دارند یا به بیماری پسیکو سوماتیک دچارند یاد خدا و رفتن به راه خداست .

حال ببینیم که بشر چگونه می‌تواند به این راه دست یابد :

2- ایمان به خدا- ریشه ایمان از 'امن' می‌آید و آن آرامش و طمانیه نفس و از بین رفتن ترس است و امن و امان و امانت نیز همه از يك ریشه‌اند و امنیت خاطر که در زبان فارسی استعمال می‌شود نیز از همین ریشه است .

ببینیم از نظر روانی انسان چگونه ایمان و آرامش پیدا می‌کند؟ انسان از نظر روانی فطرتاً موجودی نا آرام است و این نا آرامی از جهتی به نفع اوست ولی اگر از حد گذشت موجب زیان او خواهد شد- بنفع اوست از آن جهت که او را موجودی 'پژوهشگر' می‌سازد که دائماً در فکر شناخت بیشتر و آگاهی زیاده‌تر است و می‌دانیم که از اسبابهای بزرگ تکامل انسان همین تمایل او به شناخت بیشتر و آگاهی و علم بیشتر است- و چون جهان گسترده و وسیع است هر چقدر علم و آگاهی او زیادتر شود بیشتر پی به میزان نا آگاهیها و مجهولات خود می‌برد یعنی همیشه به این امر واقف است که آنچه را نمی‌داند بیشتر از آن است که می‌داند "مگر عده ای خود خواه و کوتاه نظر که خیال می‌کنند تا چیزی را دانستند همه چیز را می‌دانند ولی دانشمندان به این نکته واقفند که هر چه انسان معلوماتش زیادتر شود دریچه‌های

تازه تری از مجهولات به روی او گشوده می شود" بنابر این همیشه در دل او نوعی نا آرامی و نگرانی درباره آن چیزهایی که می داند نگران کننده است و همچنین چیزهایی که آنها را نمی شناسد اما احتمال می دهد ممکن است نگران کننده باشد وجود دارد و از همین رو به دو خصیصه دیگر خویش "علاوه بر علم" پناه می آورد که یکی 'هنر' است و دیگری 'مذهب' - 'در هنر خویش' هم آن چیزهایی را که می شناسد مجسم می سازد و هم قسمتی از چیزهایی را که نمی داند اما می خواهد مطابق میلش باشد- بنابر این هنر انسان گر چه برای آرامش او بوجود آمده و بوسیله او خلق شده اما می بینیم که باز نمی توان نا آرامی او را کاملا مرتفع سازد و همین بقای نا آرامی است که در زمان ما بسیاری از هنرمندان را به آرام کردن مصنوعی 'دل نا آرام' خویش بوسیله دارو و اعتیادات گوناگون دچار می سازد اما درد اساسی آنان را که 'درد دل' است شفا نمی دهد .

بنابر این بشر چاره ای ندارد مگر آنکه به سومین خصیصه فطری خویش که 'اعتقاد و عقیده' باشد پناه برد و همانست که برای او توجه به مذهب را بوجود می آورد و آن عبارت از بینش خاص به جهان بیرون "یا طبیعت" و جهان درون خویش "یا انسان است" - تفاوت در این بینشها مذاهب گوناگون را بوجود می آورد که یکی مذاهب شرك است و دیگری مذهب توحیدی- در اینجا وارد جزئیات نمی شویم فقط این نکته را تذکر می دهیم که در طول مراحل رشد فکری انسان و تکامل روز افزون وی گرایش او از مذهب شرك که بصورت غلها و زنجیرهای

مختلف او را در بندهای متعدد محصور می نماید این مذهب 'توحید'
است که رهائی بخش بوده و او را از 'بندگیهای' متعدد آزاد می سازد و
فقط به بند و اعتقاد" که آنها از ماده عقد می آید که بستگی را می
رساند" و وابستگی به يك وجود هستی بخش هدایت کننده جهت و راه و
روش رشد و تکال وی را وامی دارد که بنام 'خدای یگانه' موسوم
است- بنابر این هر چه در نردبان رشد پیش رود اعتقاد او به يك چنین
وجود هدایت کننده بیشتر شده و از دیگر خداها و معبودها رها می
شود- در سیر تکامل ادیان توحیدی این آخرین و کاملترین آنهاست یعنی
راه اسلام که بر وی عرضه شده و مطابق عقیده اسلام دین و راهی
خواهد بود که در تمام زمانها و مکانها تا آخرین مرحله رشد و تکامل
انسان کافی و راهنما خواهد بود .

حال ببینیم آسایش و آرامش و امنیت خاطر بشر در این دین چگونه
حاصل می شود؟

اساس این پدیده ها همانطور که گفتیم در انتخاب 'اسلام' است که بر
مبنای 'تسلیم به خدا' و سنتها و قوانین خدائی قرار دارد و در کتابی بنام
'قرآن' تدوین و عرضه شده و بوسیله شخص 'پیامبر' به مردم تفهیم و
سپس 'پیاده شده' و بوسیله پیشوایان و امامان بر طبق نیاز مردم و سیر
رشد و تکامل عقلی بشر روشنتر و روشنتر گشته و هم اکنون نیز زیر
نظر امام دوازدهم که همچون آفتابی در پس ابر هدایت مردم را در
پیاده کردن دستورات قرآنی و سنت پیغمبر به عهده دارد ادامه داشته و
خواهد داشت .

پس در این تفسیر مختصر، 'پزشکی' که انسان دردمند و محتاج و معتقد و متعهد و مسئول "و هر کدام از این خصیصه ها توجه به قسمتی از ابعاد مختلف انسان است که از شرح آن در می گذریم" به آن رجوع می کند در مرحله اول 'خداوند یکتا' است و در مراحل بعدی بترتیب پیامبران و امامان و جانشینان یا پیروان بر حق آنها که خود مردم می باشند قرار دارد- زیرا در هر انسان جرثومه و نطفه ای از استعداد جانشینی خدا در روی زمین قرار داده شده و هر انسان بالقوه می تواند با این استعدادها و 'عقل' خویش در این راه قدم بردارد و باید که بردارد- پس هر چه را ما بعنوان صفات خداوندی به آن نسبت می دهیم صفات کمال و رشد است که خود به آن می خواهیم برسیم مگر صفت 'خدائی و یگانگی' که مخصوص خداوند است .

حال ببینیم صفاتی که ما برای خدا قائلیم و بعنوان 'طیب اصلی' دردهای خویش به او باید رجوع کنیم کدام است؟ وی وجودی است عالم و آگاه به همه چیز- توانای به همه کار -در همه جا هستی حتی در وجود خود انسان- همیشه هست و خواهد بود- مهربان و بخشاینده - همیشه در دسترس و بدون احتیاج به واسطه و در و دربند و اجازه- امیدوار کننده و در عین حال هوشیاری دهنده و ...

بنابر این انسان با پزشك ماهر و بصیری سر و کار دارد که هر وقت خواست می تواند با او با هر زبان درد دل کند- اگر چه او خود از درد دل او آگاه است- اما بیان درد همانطور که در مبحث درمان روانی گفتیم خود نوعی درمان است- بیماری را به درستی تشخیص

می دهد و درمان آن را می داند- درمان او بدون خرج است- یافتن او در دسر و مقدمه چینی ندارد- تواناست و... بنابر این طبیبی است باصطلاح ایده آل که از همه جهت وسائل اطمینان و آرامش درونی و قلبی انسان را می تواند فراهم کند .

پس چه بهتر و آسانتر و موثرتر از ایجاد رابطه با يك چنین 'وجودی' که اتفاقاً در خود ما هم نماینده آن هست و اگر به فطرت اصلی خود رجوع کنیم می توانیم با او رابطه و تماس برقرار کنیم و به او مطمئن و پشتگرم و امیدوار باشیم .

خوشبختانه پیشوایان ما بر قرار ساختن ارتباط را هم به ما آموخته اند چنانکه در احادیث متعدد آمده است از آن جمله :

از حضرت صادق "ع" روایت شده که ایمان به سه چیز است :

1- اقرار به زبان

2- عقد در قلب

3- عمل به ارکان

و در کتاب خدا ایمان به چهار درجه ذکر شده است :

1- اقرار به زبان

2- تصدیق به قلب

3- اداء

4- تایید

که موضوعات اول و دوم آن در آیه ۱۳۶ سوره نساء آمده است: 'یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله و رسوله' یعنی ای اشخاصی که می گوئید

"اقرار به زبان" ایمان آورده اید - ایمان بیاروید "تصدیق به قلب" به خدا و رسولش - و موضوع سوم در آیه ۱۳۴ سوره بقره آمده که: 'ما کان الله لیضیع ایمانکم' یعنی خداوند ایمان شما را ضایع نمی گرداند و پاداش می دهد "اداء و پاداش از طرف خداوند" - و بالاخره موضوع چهارم در آیه ۲۲ سوره مجادله آمده که: 'اولئک کتب فی قلوبهم الایمان' یعنی این دسته از مردم کسانی هستند که خداوند در دل‌هایشان ایمان را ثبت کرده "تایید".

و حضرت باقر "ع" مثالی جالب برای تفاوت بین ایمان و اسلام زده است و آن اینکه داخل شدن در مسجد الحرام دلیل داخل شدن در خانه کعبه نیست ولی داخل شدن در کعبه لازمه اش آنست که حتما باید از مسجد بگذرد پس اسلام آوردن نمونه ای برای مثال اولی است و ایمان آوردن برای مثال دومی - یعنی زمه ایمان حتما اسلام است اما اسلام همیشه مترادف ایمان نیست - و این موضوع را در آیه ۱۴ سوره حجرات می توان دید: 'قالت الاعراب انا قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا' یعنی اعراب گفتن ایمان آوردیم به آنها بگو ایمان نیاوردید بلکه بگوئید اسلام آوردید .

و از چند نفر از ائمه "ع" روایت شده که 'ایمان' درجه اش بالاتر از 'اسلام' است و 'تقوی' بالاتر از ایمان و 'یقین' بالاتر از تقوی و از هر چیز گرامی تر و کمیابتر است و به همین جهت خداوند در آیه ۲۸ سوره فجر گفته است: 'یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه' .

و اینك چند كلمه ای درباره اصل دیگر درمان :

گفتیم که اساس اعتقاد هر کس و از آن جمله به اسلام حقیقی دو چیز است یکی 'ایمان' و دیگری 'عمل صالح' ایمان را بیان کردیم حال ببینیم عمل صالح به چه چیز می گویند؟

'عمل صالح' یعنی 'کار نیکو' که در جهت 'صلاح' انسان باشد یعنی کمک به اصلاح و رشد او در جهت رسیدن به هدف الهی بکند و آنهم بر دو پایه قرار دارد یکی طاعت است یعنی فرمانبرداری کامل از دستورات خدا که بوسیله راهبران و هادیان بشر و محتویات قرآن و قرآن پیاده شده که آن را 'سنت' گویند و زیر نظر امام هر زمان ابلاغ می شود و دیگر تقوی است یعنی خود داری از هوای نفس در جهت رشد انسانها و اجتماع یا به عبارت دیگر نفع خود را در نفع اجتماع و رشد آن دانستن و به آن عمل کردن است .

پس بطور خلاصه بهترین راه درمان 'بیماری دل' این بیماری 'عالمگیر' و فزاینده 'بنی نوع بشر'، 'بیماری تمدن' و 'پیشرفت علم و فن' انتخاب راه اسلام برای رسیدن به ایمان و تقوی و یقین است که بهترین و موثرترین نسخه است - می گوید نه! امتحان کنید یا راه بهتر و مطمئنتری معرفی کنید .

بنظر ما این بهترین راه را حضرت علی "ع" در نهج البلاغه به ما نشان داده است و باید آن را پیروی کرد و به دیگران هم توصیه کرد.

انشاء الله.

والسلام./.